

نسخهء آمریکایی آینده ایران

contact@korosherfani.com

کوروش عرفانی

سخنان اخیر جرج بوش درباره چرایی حمله آمریکا و تصمیم جدی ایالات متحده به "برقراری دموکراسی"، طبق تعریف ایشان، فرصتی شد برای آنکه جهان در ورای تبلیغات درباره سلاحهای نداشته عراق و غیره، اهداف واقعی کاخ سفید را تا حدی مشاهده کند. بوش گفت که با سرنگونی صدام عراق به یک کشور "دموکراتیک نمونه" تبدیل خواهد شد و تمام کشورهای خاورمیانه از آن الهام خواهند گرفت. البته اگر هم الهام نگیرند آمریکا خود زحمت این کار را خواهد کشید. بدین ترتیب آنچه که بسیاری از آن با نام بازترسیم نقشه خاورمیانه یاد کرده و بعنوان هدف مشترک آمریکا و اسرائیل پیشبینی کرده بودند در حال تحقق یافتن است. نقشه آمریکا فراهم کردن امکان رشد خود و گسترش اسرائیل در خاورمیانه است و برای این منظور در همه این کشورها باید حکومتهایی روی کار بیایند که موافق با آمریکا خواهند بود و با اسرائیل نیز مشکلی نخواهند داشت. همان چیزی که راستهای اسرائیل برای اجرای نقشه اسرائیل بزرگ در منطقه به آن احتیاج دارند.

آینده کشورهای منطقه

اما آن طرف دیگر سکه وضعیت کشورهای مثل فلسطین و سوریه و ایران است که باید از این "عراق دموکراتیک" درس بگیرند و پس از افغانستان و عراق به متحدین گوش به فرمان آمریکا تبدیل شوند. بدین گونه با اپوزیسیون ایرانی نیز اتمام حجت شد. البته آن بخش از اپوزیسیون که چنین سناریویی را آرزو نمیکنند، برای آنها که آمریکا را چون قبله حاجات می بینند صد البته که این سخنان بوش "مژده آزادی ایران" بود. در داخل کشور نیز که اکثریت مردم جرات و شهامت مبارزه را ندارند، بر اساس شواهد، هر شب بر سر بساط نماز، دست دعا بر آسمان دارند که بالاخره "آمریکا بیاید و پدر اینها را در بیاورد".

پس میماند آن بخش از ایرانیانی که اینگونه تعیین تکلیف را برای کشور خود نمیخواهند. زیرا نباید فراموش کرد آنچه آمریکا را امروز هوادار دموکراسی در خاورمیانه کرده است چیزی نیست جز همان نیتی که کارتر را در زمان آخر حکومت شاه، مدافع حقوق بشر در ایران ساخت. این به تجربه ثابت شده است که در کشور ما هر بار رشد اجتماعی در کشور شانس این را بوجود آورده است که جامعه زاینده یک آلترناتیو به راستی دموکراتیک برای خود باشد بدخواهان این ملت در داخل و خارج دست به دست هم داده و با بر عهده گرفتن فرایند دگرگونی سیاسی در کشورمان نیرویی را به قدرت رساندهاند که بتواند نیروهای پویای جامعه را منکوب کرده و ابزار سرکوب را خشن تر و وسیع تر بکار گیرد.

هدف من به هیچ روی انداختن همه تقصیرها بر گردن عوامل خارجی نیست. بارها از ضعفهای ذاتی خود در پذیرش و استقرار استبداد گفتهام، اما این وجه خارجی و در واقع وجه مکمل این ضعف ساختاری درونی جامعه ماست. نباید فراموش کرد که نیروهای بالنده اجتماعی که آزادی و دموکراسی را میطلبند و از طرفی هم سره را از ناسره تشخیص می دهند در کشور ما همیشه وجود داشته و

دارد. اما هربار فرصتهای نادر و پر ارزش تاریخی برای آنکه این نیروها بتوانند در قدرت سیاسی دست داشته باشند از دست رفته است و این بخصوص به دلیل همدستی میان نیروهای کهنه گرا و ضد مترقی داخلی با قدرتهای خارجی.

صلح به قیمت جنگ

امروز نیر سناریویی مشابه در جریان است که محتوای برنامه‌های رادیو فرد نمودی روشن از آن می‌باشد. زیرا در تحلیل‌های مغزهای پشت پرده سرمایه داری جهانی، هر گونه دموکراسی خود جوش در کشورهای با پتانسیل بالا مانند ایران یا ترکیه و یا پاکستان، نظم منطقه‌ای و جهانی را به هم خواهد ریخت. در اندیشه‌های بیمار این نظریه پردازان سیستم سرمایه داری جهانی آنچه مهم است این توازن مبتنی بر یک جهان نابرابر و ضد انسانی است. توازنی که در سایه آن چرخهای اقتصادی آنها می‌چرخد و ماشینهای سودسازی سیستم شان کار کند و برای آنها منفعت می‌زاید. حتی اگر بهای آن فقر سه چهارم از جمعیت جهان باشد. این توازن جهنمی چون به نفع آنان است نباید تغییر کند و به همین خاطر نیز بهای لازم را برای حفظ آن می‌پردازند. فراموش نکنیم این آمریکاییها بودند که بین سالهای ۱۹۵۰ تا ۱۹۵۴ جنگ فرانسویها را در هندوچین تامین مالی کردند تا مبادا کمونیسم در آسیای جنوب شرقی مستقر شود. پس از شکست فرانسویها نیز خودشان صدها هزار سرباز به آنجا فرستادند: ۲۳۰۰۰ نفر در سال ۱۹۶۱، ۱۸۴۰۰۰ در سال ۱۹۶۵ و سرانجام ۵۰۰۰۰۰ سرباز در سال ۱۹۶۸.

امروز آمریکا به یک ماشین عظیم اقتصادی و نظامی تبدیل شده که برای حفظ توازن خود باید توازن جهان را بهم بزند. آمریکا برای تامین صلح داخلی خویش صلح جهانی را از میان خواهد برد. چرا؟ چون این کشور دهه هاست که غیرعقلایی ترین برنامه‌های اقتصادی را به پیش رانده و امروز با کسری نجومی ۱۳۰۰۰ میلیارد دلاری در پی آن است که با چاپ دلار بی پشتوانه به میزان ۱۵۰۰ میلیارد دلار جنگ را در عراق تامین کند. دلار نیز بعنوان نخستین پول جهان در اختیار آنهاست و جهان مجبور است که ثروتهای خود را با اسکناسهای آنها مبادله کند. این ابرقدرت که امروز با دلار و هواپیماهایش تک تازی می‌کند چه نقشه‌ای می‌تواند برای منطقه و کشور ما داشته باشد جز تبدیل آن به یک بازار وسیع و عظیم برای کالاهای خود در ازای غارت منابع نفتی، زیرزمینی و انسانی ما.

اعتبار آینده آمریکایی

آمریکایی که تحلیل‌گران درست قبل از ماه سپتامبر ۲۰۰۱ احتمالاً جنگ داخلی ناشی از نابرابری طبقاتی را در صورت وخامت اقتصادی در آن می‌دادند، چگونه می‌تواند نجات بخش جهان باشد؟ جالب اینکه درست روز گذشته که بوش در حال ترسیم آینده دمکراتیک خاورمیانه بود، حمید کارزای مشاور سابق غولهای نفتی آمریکا، که در ازای خدماتش بعنوان حاکم افغانستان گمارده شد، به دیدار وی رفته بود تا راجع به خطر بازگشت رو به رشد طالبان و القاعده به کشورش هشدار دهد. آمریکایی که رئیس جمهورش بازیچه دست مشاوران گمارده شده از جانب لوبی‌های نفتی و تسلیحاتی و بازارهای بورس هستند و از فردای خود آگاه نیست چگونه می‌تواند برای آینده میلیونها انسان و از جمله برای آینده ۲۲ میلیون عراقی و ۷۰ میلیون ایرانی تکلیف تعیین کند؟ اما هرچه قدر هم این واقعیت سخت و غیرقابل باور بنظر رسد این آن چیز است که در حال وقوع است. با یا بدون جنگ حکومت عراق تغییر خواهد کرد و حکومت آخوندی ایران نیز رفتنی است. لیکن این سوال باقی می‌ماند که با چه جایگزینی؟

کدام آینده برای ایران

بنظر من آترناتیو مناسب برای ایران از دیدگاه آمریکا ترکیبی از یکی از جناحهای داخل خود نظام است با گرایشهای راست جریان سلطنت طلبان. آنچه مسلم است اینکه آمریکا سراغ جایگزین مجاهدین یا چپها یا حتی ملی‌گرایان ضد استعماری نخواهد رفت. حتی در میان سلطنت طلبان به آنها که در رابطه با نقش آمریکا در سرنگون ساختن رژیم شاه معترض بوده‌اند نخواهد رفت. بدینگونه می‌ماند

بخش کوچکی از سلطنت طلبها یا حتی نیروهای غیرسلطنت طلب اپوزیسیون که برای آمریکا دائما دم تکان می‌دهند و سپس ترکیب و امتزاج آنها با یکی از جناحهای داخل حاکمیت. یک‌چنین ترکیبی اجازه خواهد داد که قدرت مثل همیشه در ایران بدون دخالت واقعی مردم دست به دست گردد. درست مانند آنچه در دی و بهمن ۱۳۵۷ انجام شد. مردم البته برای آنکه برای رژیم بعدی مشروعیت قائل شوند به صحنه کشیده خواهند شد. اما هیچ‌گاه مشارکت در حیظه قدرت به معنای خاص کلمه نخواهند داشت. این سنت سیاه هم اکنون بیش از هشتاد سال است که در ایران پایه نهاد شده است. کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ خورشیدی، برکنار ساختن رضاشاه در جنگ جهانی دوم، کودتای ۱۸ مرداد ۱۳۳۲، و انقلاب ۵۷ همه نمونه‌هایی هستند که قدرتهای خارجی به گونه‌ای مستقیم یا تکیه بر جهل عامه، تلاش روشنگرانه اقلیت مبارز و آزادیخواه را به هدر داده و آنها را کنار زده‌اند. این بار نیز در حالیکه مردم ما از یک مسخ بیست ساله ممکن است برخیزند و خواهان یک جامعه دموکراتیک با آزادی و مردم‌سالاری نهادینه شوند، آمریکا و البته در کنارش انگلستان و اسرائیل دست به کار شده و برای آینده ما طرح و نقشه می‌ریزند.

آیا این بار نیز ما ایرانیانی که از این سناریوی تکراری آگاه هستیم بعنوان تماشاچی خواهیم نشست تا سرنوشت کشورمان را دیگران رقم بزنند و ما باز بنشینیم و فحش و لعنت فرزندان و نوه‌هایمان را بخوریم، یا اینکه یک بار هم شده همت می‌کنیم و این چرخه باطل را متوقف می‌سازیم؟ تحقق یافتن یا نیافتن این سناریو دست ما ایرانیانی است که نه فقط موسیقی آزاد و رابطه بدون مانع‌دختران و پسران را می‌خواهیم بلکه هم چنین جامعه‌ای را آرزو می‌کنیم که در آن عدالت اجتماعی در پای بت اقتصاد آزاد و دینامیزم طبقه مرفه، برای هر چه مرفه تر شدن، قربانی نمی‌شود. جامعه‌ای که در آن الگوی غیر عقلایی آمریکایی بعنوان یگانه مدل تکامل بشری به حلق دانش‌آموزان و جوانان حلقه نمی‌شود. جامعه‌ای که در آن انسانهایی آزاد، مسئول و حساس نسبت به درد یکدیگر زندگی می‌کنند نه جامعه‌ای غرق در شادی کاذب که در آن انواع خوشی‌های پول‌پرستانه، تنها چهره بیمار و رنجور یک جامعه نابرابر و غیر انسانی را بزک می‌کند. هشیار باشیم. آینده ایران را ارزان نفروشیم.